

نام پدر دریش پائولوس
 سنمه: فرمانده سپاه ششم آلمان نازی
 سال تولد: ۱۸۹۰

Friedrich Paulus



درباره فردریش پائولوس، فرمانده سپاه ششم ارتش آلمان در نبرد استالینگراد

تهور نی فرجام

سر مادر عمق جاننش نفوذ کرده بود، رمقی برایش نمانده بود. نگران حال خودش نبود، نه خودش و نه سربازانش هیچ کدام شرایط خوبی نداشتند. طاقت زجر کش شدن سربازانش را نداشت. سربازان نگویند بخت مثل مار دور خودشان چنبره زده و از سر مامل چوب خشک شده بودند. بین نیروهای دشمن منگنه شده بودند. به هیتلر پیام داد: «پیشوا! دفاع دیگر ممکن نیست. ایستادگی دیگر منطقی به نظر نمی رسد. نابودی ما غیر قابل اجتناب است. از شمامی خواهیم در سریع ترین زمان ممکن به ما اجازه عقب نشینی بدهید تا بیش از این تلفات ندهیم.»

فردریش ویلهلم ارنست پائولوس در ۲۳ سپتامبر ۱۸۹۰ در شهر هس ناسه آلمان به دنیا آمد. پدرش معلم بود، ولی او دوست نداشت دنباله روی پدرش باشد. برای همین، بعد از گذراندن دوران نوجوانی، عزمش را جزم کرد تا به نیروی دریایی پادشاهی آلمان برود و مدرک افسری بگیرد. با این همه، تلاش هایش به جایی نرسید. این شد که به ناچار به دانشگاه ماربورگ رفت تا تحصیلاتش را در رشته حقوق ادامه دهد. هر کسی را برای چیزی ساخته اند. پائولوس آدم حقوق نبود، برای همین نتوانست دوام بیاورد. از حقوق چیزی نمی فهمید. دانشگاه برایش جذابیتی نداشت. درس و تحصیل را نیمه کاره رها کرد و در فوریه ۱۹۱۰ به گردان ۱۱۱ پیاده ارتش پیوست. هنوز دو سال از ورودش به ارتش نگذشته بود که از دواج کرد: با الناروتزی سالسکیو.

اشتیاق فردریش جوان به نبرد باعث شد با شروع جنگ جهانی اول، شریک نیروهای آلمان در تهاجم به فرانسه شود، ولی مریض شد و دوباره به خانه برگشت. خوب که شد به عنوان افسر ستاد به لشکر پیاده ارتش امپراتوری آلمان پیوست تا به کشورش در مقدونیه، فرانسه و صربستان خدمت کند. پائولوس جوان روز به روز باتجربه تر می شد و پیشرفت می کرد، تا جایی که با فرونشستن آتش جنگ اول جهانی، به درجه سروانی رسید. او که فکر می کرد مسیر درست زندگی اش را پیدا کرده، به فعالیت در ارتش ادامه داد. برایش فرق نمی کرد کجا خدمت کند؛ در بین صفوف نیروهای شبه نظامی آلمان یا در هنگ ۱۳ پیاده. این میل بی پایان به جنگ باعث شد در نظر گادریان - فرمانده کل سپاه شانزدهم موتور آلمان - خوش بدرخشد و او پائولوس را در اکتبر ۱۹۳۵ روی صندلی فرماندهی لشکر تانک (پنزر) بنشانند تا جوان جنگ طلب آلمانی برای اولین بار سنگینی مسؤولیت نظامی را روی دوش هایش حس کند. آموزش دادن به نیروهای سه لشکر تانک شاید برای بعضی ها سخت باشد، ولی نه برای آدمی مثل پائولوس. کمی بعد به درجه سرلشکری سپاه دهم آلمان رسید و در لهستان، هلند و بلژیک خدمت کرد. با تغییر نام سپاه دهم به «سپاه ششم»، پائولوس در سپتامبر ۱۹۴۰ به مقام

اینجاست که فرمانده سپاه ۶۴ روسیه در جبهه جنوب است؛ جایی که روس ها سوالات زیادی از پائولوس پرسیدند



ناسامان ارتش ششم به پائولوس، پیشنهاد و سوسه کننده اش را به او داد: «اگر تسلیم شوید، هم به مجروحان و زخمی های تان کمک پزشکی می رسانیم، هم می گذاریم بعد از جنگ به هر کشوری که می خواهید بروید.» پائولوس دو ماه تمام زجر کشیده بود، از هیتلر هم دل خوشی نداشت اما باز تصمیم گرفت موضوع را با او در میان بگذارد. هنوز پیام پائولوس به هیتلر نرسیده، پیشوا آب پاکی را روی دست او ریخت: «تسلیم شدن غیر ممکن است. تردید ندارم تا آخرین گلوله می جنگید و به وظیفه تان به بهترین نحو ممکن عمل خواهید کرد.» روس هادر حملات سنگین خود آخرین باند فرود موقت هواپیماهای امداد رسان را هم زدند تا خورشید امید پائولوس کاملاً غروب کند. رو کوسوفسکی پیشنهادش را تکرار کرد. پائولوس دوباره از هیتلر اجازه خواست و هیتلر باز جواب منفی داد. پیشوای کله شق حالا دیگر واقعاً تحمل نکرده شده بود. توقع داشت سربازانش «با افتخار مرگ را به تسلیم شدن ترجیح بدهند.»

۳۰ ژانویه ۱۹۴۳، پائولوس در آخرین تلاشش به پیشوا گفت که مردانش تنها چند ساعت تا فاش شدن فاصله دارند اما گوش هیتلر بدهکار نبود؛ فقط برای بالابردن روحیه مردان او به آنها وعده ارتقای درجه داد و به پائولوس هم درجه سپهبدی یا فیلدمارشالی داد. به خیالش برای یک آلمانی با چنین درجه بالایی، تسلیم شدن مایه ننگ است. کمی بعد پائولوس خبردار شد هیتلر، دوستانش «اریک هاینر» و «اروین فان ویتسلیبن» را به جرم دست داشتن در «توطئه جولای» و تلاش برای براندازی حکومت رایش سوم با سیم پیانو وحشیانه دار زده، دیگر تحمل جایز نبود؛ روز ۳۱ ژانویه به مرکز فرماندهی سپاه ۶۴ ارتش سرخ در «بکتوو کا» رفت و تسلیم شد: «هیچ وقت به خاطر یک «سر جوخه اتریشی بی ارزش» خود کشی نمی کنم!». هیتلر را می گفت. پائولوس در ابتدای دستگیری با روس ها همکاری نکرد، ولی مدتی بعد به یکی از منتقدان سرسخت نازی ها تبدیل شد؛ به «کمیته ملی روسیه برای آلمان آزاد» پیوست و حتی به آلمانی های درگیر جنگ در جبهه شرقی پیشنهاد کرد از دستور ها سرپیچی کنند و تسلیم شوند. نفرت او از نازی ها به خصوص هیتلر، به جایی رسید که در جریان محاکمه های دادگاه نورنبرگ در سال ۱۹۴۶، به نفع روس ها حرف زد. پائولوس در سال ۱۹۵۳ آزاد شد و بلافاصله به حزب جمهوری دموکرات آلمان شرقی پیوست. او از سال ۱۹۵۳ تا ۱۹۵۶ در شهر درسدن، بازرس پلیس آلمان بود. مدتی بعد فلج شد و بالاخره طومار زندگی اش در اول فوریه ۱۹۵۷ و در سن ۶۶ سالگی بسته شد. از نود و یک هزار نفری که تسلیم روس ها شدند، تنها شش هزار نفر از شرایط سخت زندان و سرمای سبیری جان سالم به در بردند. پائولوس یکی از آنها بود.

معاونت رئیس ستاد کل ارتش آلمان ارتقا یافت. آنجا بود که به طرح نقشه حمله به شوروی کمک کرد. ارتش آلمان در ژانویه ۱۹۴۲ پائولوس را فرمانده سپاه ششم کرد تا در «عملیات بلو» یا آبی، خیال هیتلر را از بابت یکسره شدن کار استالین راحت کند. این مقطع نقطه عطف زندگی پائولوس بود. سربازان پائولوس هم در ست مثل بقیه نیروهای آلمان در جبهه های دیگر، در تهاجم به استالینگراد موفق بودند؛ طوری که توانستند در شش ماه اول جنگ، با غافلگیر کردن روس ها، بدون مانعی نه چندان جدی، حتی به مرزهای مسکو هم نزدیک شوند، ولی با فرا رسیدن زمستان ورق ماجرا به سود روس ها برگشت و دو سب و هفتاد هزار سرسبز نیروهای متحدین، نیروی زمینی و نیروهای امداد رسان داوطلب آلمان، با یکی از بزرگ ترین فجایای انسانی قرن بیستم روبه رو شدند. گیر افتادن پائولوس و مردانش در سرما باعث شد روس ها بتوانند آنها را محاصره کنند. تجهیزات و مواد غذایی لشکر ششم هر روز کمتر و کمتر شد و این عامل معادله را به نفع ارتش سرخ پیش برد. پائولوس راه گریز از این وضع را می دانست اما به شرط آنکه پیشوا موافقت کند. به هیتلر پیغام داد که اجازه دهد به عقب برگردند تا هم از محاصره در آیند، هم بتوانند با بهتر شدن اوضاع برگردند و نتیجه جنگ را به سود خودشان رقم بزنند، ولی هیتلر کله شق بدون در نظر گرفتن شرایطی که پائولوس و سربازانش در آن گرفتار شده بودند فقط گفت «نه!»

پائولوس باز هم صبر کرد تا بلکه روز نه امیدی پیدا شود. تنها امید او رسیدن کمک نیروهای سپهبد مانشتاین بود، اما روس ها تلاش نیروهای جبهه «دان»، یعنی جبهه ای که مانشتاین فرماندهش بود را هم بی نتیجه گذاشتند. از همه بدتر بی اعتنایی هیتلر بود. حرف های پیشوا برای پائولوس حکم نمک روی زخم را داشت. سوزنش روی یک چیز گیر کرده بود: «بمانید و تا آخرین نفر بجنگید» و نمی گفت چطور! هر چند که هیتلر لطف کرد و با اصرار کُرت زایسلر، رئیس جدید ستاد ارتش، راضی به عقب نشینی نیروهای آلمانی شد، اما با شرطی که او گذاشته بود این عقب نشینی دردی را دوانمی کرد. به قول پائولوس این شرط مسخره این بود که «تیباید از استالینگراد خارج می شدند!»

فرار سیدن بهار ۱۹۴۳ اصلاً برای پائولوس خوشحالی به همراه نیاورد. او و سربازانش دو ماه تمام در بدترین شرایط آب و هوایی و بدون تجهیزات و مهمات در یک جنگ شهری فرسایشی تا پای جان ایستاده بودند و تنها چیزی که در این مدت عوض شده بود، بیشتر شدن تعداد کشته ها و زخمی هایش بود؛ جایی که باک ماشین های زرهی سپاه ششم فقط برای ۲۰ کیلومتر دیگر سوخت داشت. روز هشتم ژانویه ۱۹۴۳ کنستانتین رو کوسوفسکی، فرمانده ارتش سرخ در جبهه دان، با یادآوری شرایط

پائولوس برای رهایی از محاصره نیروهای روسی بارها به هیتلر پیشنهاد عقب نشینی داد ولی پیشوای کله شق هر بار او را به ادامه نبرد و ایستادگی فرامی خواند. وقتی هیتلر دوستان پائولوس را دار زده و تسلیم روس ها شد، دیگر نمی توانست جانش را برای یک سر جوخه اتریشی بی ارزش به خطر بیندازد